



Metaphysics

University of Isfahan E-ISSN: 2476-3276

Vol. 16, Issue 1, No. 37, Spring and Summer 2024

## **Criticism and analysis of the role of Christianity and factors aligned with it in overturning the historicity of the natural will of humans and elites; From Nietzsche's point of view**

Seyed Hassan Falsafi Talab\*

Visiting Professor at Zabul Quranic Sciences Faculty.

### **Abstract**

In Nietzsche's thought, one of the main causes of pessimism in Schopenhauer's philosophy is rooted in the deep influence of Christianity in the lower layers of European culture. Pessimism is a prelude to aversion; dislike of any "will live" and "being different". The "principle of differentiation" is something that Plato did before but Nietzsche not only considers Plato's efforts in this regard insufficient; rather, he sees the consequences of Plato's philosophy in the following centuries as destroying the "principle of differentiation". With the advent of Christianity with the slogan of the nature of humans, the principle of natural difference was denied. According to Nietzsche, this not only removed the element of "natural differences" inherent in human talents, but it has also caused the denial and exclusion of the exceptional spectrum of society, which has a far more obvious "difference". He considers the reason for this to be the lack of historical sense as well as the inability to genealogy (physiology of forces) by philosophies aligned with it. Paul's Christian religion as well as the existence of some psychological factors "not adapting to unfavorable conditions and not reaching goals" have caused a unique type of people to be suppressed or brought to ruin. Investigating all the micro causes of the corruption of the elite force is Nietzsche's main project, and in this article, an attempt has been made to analyze the most important of them.

**Keywords:** Genealogy, Morality, Man, Masters, Slaves, Christianity.

---

\* [seyedhassan.philsophy@gmail.com](mailto:seyedhassan.philsophy@gmail.com)

\* Corresponding Author

This is an open access article under the CC-BY-NC-ND 4.0 License (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)



[10.22108/MPH.2024.137859.1484](https://doi.org/10.22108/MPH.2024.137859.1484)





دوفصلنامه علمی متافیزیک

سال شانزدهم، شماره اول (پیاپی ۳۷)، بهار و تابستان ۱۴۰۳، ص ۷۷-۵۹

تاریخ وصول: ۱۴۰۲/۰۳/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۱۷

## نقد و تحلیل نقش مسیحیت و عوامل همسو با آن در واژگونی تاریخت خواست طبیعی انسان و

### نخبگان؛ از دیدگاه نیچه

سید حسن فلسفی طلب\*

استاد مدعو دانشکده علوم قرآنی زابل

#### چکیده

از نظر نیچه، یکی از علل شاخص بدبینی در فلسفه شوپنهاور در تأثیر عمیق دین مسیحیت بر لایه‌های زیرین فرهنگ اروپا ریشه دارد. بدبینی مقدمه رسیدن به بیزاری است؛ بیزاری جستن از هرگونه «خواست طبیعی» و «تفاوت». «اصل تفاوت» چیزی است که افلاطون پیش از این، آن را بررسی کرده بود. البته، نیچه نه فقط تلاش‌های افلاطون در این باب را ناکافی می‌داند، بلکه پیامدهای حاصل از فلسفه او را از بین برنده «اصل تفاوت» می‌داند. با ظهور مسیحیت و شعار برابری ذاتی انسان‌ها، اصل «تفاوت طبیعی» انکار شد. به باور نیچه، این امر نه فقط باعث حذف عنصر «خواست طبیعی» و تفاوت انسان‌ها باهم شد، باعث انکار و حذف طبقه نخبگان جامعه شده است که «تفاوت» را به‌مراتبی آشکارتر دارند. او دلیل این امر را عدم حس تاریخی و نیز ناتوانی مسیحیت و فلسفه‌های همسو با آن در تبارشناسی مذاهب و اخلاق (فیزیولوژی نیروها) می‌داند. دین مسیحیت پولسی و همچنین، وجود برخی از عوامل روان‌شناختی باعث شده است نوعی بی‌نظیر از انسان‌ها سرکوب شوند. بررسی تمام علل تباهی نیروی نخبگان، بخشی از پروژه اصلی نیچه است. در این مقاله تلاش شده است تا مهم‌ترین آنها تحلیل شوند.

واژگان کلیدی: تبارشناسی، اخلاق، انسان، سروران، بردگان، مسیحیت.



## ۱- مقدمه

خواست، صیانت از نفس است، ولی روش آنها به دلیل تفاوت سلسله‌مراتبی که باهم دارند، در تقابل با هم قرار می‌گیرد. آنچه مرتبت را تعیین می‌کند، فقط میزان قدرت است و دیگر هیچ (Nietzsche, 2022, p. 855). البته نیچه تا هنگامی که غریزه زهد در محدوده خویش است و از دایره خویش فراتر نرفته است، با آن مشکلی ندارد. یعنی زمانی که غریزه زهد در محدوده زیست عملی فیلسوف قرار دارد، حتی در نوع خود نمونه‌ای والا و معنوی از خواست قدرت است؛ به گونه‌ای که در اینجا اراده معطوف به قدرت به مثابه امر معنوی پدیدار می‌شود (Nietzsche, 1999-A, p. 12). در واقع، مشکل جایی است که این غریزه قاعده «صیانت از نوع خود» را به صورت عام درمی‌آورد و آن را به‌عنوان قانون کلی وانمود می‌کند. در نتیجه، نظم طبیعی اجتماع از بین می‌رود و سلسله‌مراتب واژگون می‌شود. این واژگونی ساختاری تا دوره مدرن نیز ادامه داشته است:

در عصر رأی‌گیری همگانی<sup>۲</sup> که ممکن است هرکسی به قضاوت هرچیزی یا هرکسی بنشیند، من خود را ناچار می‌بینم تا سلسله‌مراتب را از نو بنا کنم (Nietzsche, 2022, p. 854).

به عقیده نیچه، پشتوانه شعارهای زیبای یکسانی و برابری در مسیحیت و دیگر جریان‌های همسو با آن نوعی سرکوب بی‌رحمانه‌ی غرایز متفاوت دیگر است که در همین «آرمان زهد» ریشه دارد. آرمان زهد با سلطه‌گری در قالب فضیلت‌گرایی اهداف خویش را پیش می‌برد:

در این رساله، برای اولین بار آموخته می‌شود به سلطه فضیلت می‌توان دست‌یافت؛ چیزی که

در نگرش نیچه، به طور طبیعی همه انسان‌ها و دیگر موجودات دارای «غریزه صیانت از نفس» هستند. در مرحله اول، «غریزه صیانت از نفس»، چه به صورت آگاه یا ناخودآگاه در همه انسان‌ها و همه اشکال گوناگون دیگر خود، در پی سلطه کامل بر قوای نفس است. در مرحله بعد، «غریزه صیانت از نفس» همواره دامنه خود را گسترش می‌دهد تا به این وسیله، با تسلط بر نفوس دیگر، هرچند به هر شیوه‌ای، امنیت خود را به نهایت برساند؛ در نتیجه، نفس پرستی کنشی طبیعی است. حتی ابله‌ترین اشخاص در تصادم با اموری که به امیال نفسانی آنها وابسته است، باهوش و فطن می‌شوند (Schopenhauer, 2014, p. 65). از دیدگاه نیچه، نفی «نفس پرستی» که از سوی اخلاق‌گرایان مطرح می‌شود، خود شکلی دیگر از «غریزه صیانت از نفس» است. البته جالب توجه است که نیچه این دیدگاه اخلاق‌گرایان را نیز طبیعی می‌داند. دلیل این امر غریزه طبیعی اخلاق‌گرایان است؛<sup>۳</sup> یعنی همان «خواست نفی» اخلاق‌گرایان که فقط به مرتبت<sup>۴</sup> ایشان اختصاص دارد. نیچه این غریزه را «آرمان زهد» نامیده است. «غریزه زهد» به دلیل خاص بودن آن و بر اساس «خواست طبیعی» که در خود دارد، برخلاف خواست طبیعی دیگر غرایز (که به طور مستقیم در پی تسلط بر نفوس همدیگر هستند)، به صورت معکوس و غیرمستقیم در پی غلبه بر نفوس دیگر است. در واقع، زاهد به این طریق از نفس خویش صیانت می‌کند. به عبارت دیگر، زاهد به صورت طبیعی به دلیل نیاز غریزی خویش به شکل غیرطبیعی رفتار می‌کند. بنابراین، هدف هر دو

<sup>۲</sup> rank

<sup>۳</sup> ascetic virtue

<sup>۴</sup> suffrage universal

<sup>۱</sup> نیچه اخلاق برآمده از خواست نفی را مدنظر دارد و به تاریخیت آن اشاره می‌کند. نیچه برای اشاره به این نوع گرایش خاص اخلاقی، به این دلیل که هم‌اکنون به صورت عام و مسلط درآمده است، کلمه اخلاق را به معنای مطلق در نظر می‌گیرد.

پیش از این نامدارترین اخلاق‌گرایان برای آن خطر کرده بودند، آن را تشخیص داده و پیش‌بینی کرده بودند. فقط با همان وسایلی که می‌توان هر نوع سلطه را به انجام رساند؛ در هر حال، نه به وسیله خود فضیلت، این رساله با سیاست‌های فضیلت سروکار دارد (ibid, p. 304).

با این توضیحات، مطلب اساسی دیگری که در این باب وجود دارد، این است که هر خود یا نفسی برای صیانت و سیطره خویش نیازمند نیرو<sup>۱</sup> است. نیرو برخلاف «غریزه صیانت از نفس» که در همه موجودات یکسان یافت می‌شود، به میزان برابر میان موجودات وجود ندارد. این اولین شاخصه «اصل تفاوت» است (Deleuze, 1983, p. 13). بنابراین، بروز و ظهور کمیت و کیفیت‌هایی مختلف از نیرو در اشکال گوناگون باعث ایجاد «تفاوت» میان خواست‌ها و اراده‌های مختلف می‌شود. این عوامل در کنار هم طبقاتی مختلف از قدرت را تشکیل می‌دادند. هر کدام به واسطه مرتبتی که از قدرت ذاتی خویش داشت، جایگاه ویژه خود را در جامعه کسب می‌کرد. برای مثال، طبقه فرمانده به دلیل بهره‌مندی از عنصر نخبه‌گی، وظیفه راهبری و دفاع از جامعه را در قبال هجوم‌های مختلف به عهده داشت. در کنار این طبقه، گروهی دیگر مشغول ارزیابی نمود قدرت در مرتبت‌های گوناگون با معیارهای مختلف می‌شدند که نشان می‌داد چه عنصری بیشترین نقش را در راستای حفظ جامعه و افراد آن دارد. این دو اصل در کنار هم باعث شکل‌گیری قانون «صیانت از نوع» می‌شوند. از نظر نیچه، این مطلب اخیر در همه نظام‌های قدیم، چه قبیله‌ای، پادشاهی، جمهوری و ... باعث به وجود آمدن «آداب و رسوم» شد که او نام آن را «اخلاقیت عرف» می‌نهد. این اخلاقیت عرف در تاریخیت خویش

به تدریج به چیزی تبدیل شد که امروزه به معنای وسیع کلمه «اخلاق» نام‌گرفته است. بنابراین، اخلاق چیزی غیر از عرف، آداب و رسوم نیست. نیچه معتقد است انسان مدرن به میزانی جالب توجه از آن چیزی که «مفهوم اخلاقیت عرفی<sup>۲</sup>» نام دارد، عبور کرده است. انسان هم‌اکنون به خواست طبیعی خویش، یعنی «اتکا به اراده قدرت خویش و نه هیچ چیز دیگر»، پیش از هر دوره‌ای نزدیک شده است؛ اما اگر هم‌اکنون کسی بخواهد تاریخیت و منشأ واقعی آن چیزی را که انسان تا کنون پشت سر گذاشته است بیان کند، شاید برای بسیاری سنگین و زنده باشد که بپذیرند چه هزینه‌های گزاف و انواع شکنجه‌های «جسمی و روانی» بر انسان چه هنگام پذیرفتن اخلاقیت عرف و چه در زمان رد کردن آن، تحمیل شده است:

سپاسگزار باشید! مهم‌ترین نتیجه تلاش‌های گذشته بشریت این است که ما دیگر به ترس مداوم از جانوران وحشی، بربرها، خدایان و رؤیاهای خود نیازی نداریم (Nietzsche, 2022, p. 12).

خواست طبیعی در اخلاقیت عرف دوره باستان باعث به وجود آمدن نظام‌های هم‌تافت سلطه در میان نژادهای آریایی شده بود؛ اما در ادامه، این سیر خواست طبیعی به دلایلی بسیار از مسیر خود به طور کامل منحرف شد و به ضد خود، یعنی «خواست نیستی»، تبدیل شد. به عبارت دیگر، این انحراف «اخلاقیت عرفی جدید به نام مسیحیت بود که وعده عبور از اخلاقیت عرف دوره باستانی را می‌داد». مسیحیت، اخلاق دوره باستان را به سرکوب و بی‌عدالتی در قبال فرودستان متهم می‌کرد. از نظر نیچه، خود مسیحیت نتایجی به مراتب وحشتناک‌تر از نمونه باستانی را در پی داشته است، زیرا در مسیر غیرطبیعی قرار گرفت. نیچه مدعی است ابداع «خواست نیستی» به جای «خواست

<sup>۲</sup> conception of the morality of the custom

<sup>۱</sup> force

تحلیل کرده است. روش مقاله توصیفی و تحلیلی است.

## ۲- پیشینه پژوهش

در رابطه با دیدگاه نیچه در باب مسیحیت کارهای زیادی انجام شده است که برای نمونه می‌توان از معروف‌ترین و تأثیرگذارترین آنها نام برد. آثار مهمی چون کتاب «نیچه و مسیحیت»<sup>۹</sup> و کتاب «سقراط، بودا، کنفوسیوس، مسیح: از بخش اول مجموعه فیلسوفان بزرگ»<sup>۱۰</sup> از کارل یاسپرس<sup>۹</sup> از این دسته هستند. او در این دو کتاب رابطه فلسفه نیچه و مسیحیت را بررسی کرده است؛ به ویژه یاسپرس از همانندی ساختاری پیش‌فرض‌هایی که نیچه و مسیحیت به کار برده‌اند، سخن گفته است. کتاب «نیچه»<sup>۱۱</sup> از ژیل دلوز<sup>۱۱</sup> نمونه‌ای دیگر از این آثار است که بخشی جالب توجه از آن در رابطه با دیدگاه نیچه در باب مسیحیت است؛ او به ویژه تفاوت‌های محتوایی بین «مسیحیت و نیچه» مانند «خواست قدرت» و «خواست نفی» را بررسی کرده است که بالتبع به اختلاف در نوع نتیجه‌گیری‌های آنها منجر شده است. از آثار جولیان یانگ<sup>۱۲</sup> نیز می‌توان کتاب «مرگ خدا و معنی زندگی»<sup>۱۳</sup>، کتاب «فلسفه آلمانی در قرن بیستم از لوکاس تا استرواس»<sup>۱۴</sup> و کتاب «فردریش نیچه: یک زندگی نامه فلسفی»<sup>۱۵</sup> را نام برد. او نیز در این کتاب‌ها توجه بسیار زیادی به نوع نگاه نیچه به مسیحیت دارد؛

طبیعی» توسط بودا و شخص مسیح بوده است. البته «خواست نیستی» در این دو نماد، خود، برخاسته از قدرت بود و می‌توان آن را به عنوان شیوه‌ای از زندگی دانست؛ نوعی بی‌تفاوتی در قبال قوانین هستی و جهان؛ اما پولس حواری<sup>۱</sup> به دنبال منطقی کردن شیوه مسیح بود تا به گونه‌ای آن را نه به عنوان شیوه‌ای از زندگی بلکه به عنوان حقیقت راستین هستی در آورد. در نتیجه، او مبدع «خواست نفی» شد (Ibid, p. 165). در نهایت، با تثبیت مسیحیت، ساختارهای اقتدارگرای جامعه باستان در آینده خویش تغییر ظاهر دادند که این امر به نتایجی واژگونه در تاریخیت خواست طبیعی انسان منجر شد؛ برای نمونه، می‌توان واژگونی‌هایی را که در تاریخیت مسیحیت برای خواست طبیعی انسان رخ داده است در امور مختلف مشاهده کرد، مانند «آگاهی ناشاد»<sup>۲</sup> و «وجدان معذب، انتقام‌جویی و کینه‌توزی»<sup>۳</sup> که به جای خواست زندگی، شجاعت، شادی دیونیسوسی<sup>۴</sup> و آگاهی آپولونی<sup>۵</sup> وارد فرهنگ باستان شدند. (Nietzsche, 1999-B, p. 22) در نگرش نیچه، «غریزه زاهد» که راهبر و طراح اصلی اخلاقیات عرف مسیحی است، از علل اصلی عقب‌ماندگی و توقف چند هزار ساله سیر طبیعی مسائل روانی انسان است. این مقاله چگونگی کارکردهای این عوامل در کنار هم، به عنوان علت‌های وجودی پیامدهایی مانند ساختارهای فسادزا و فساد تن - کار شناختی<sup>۶</sup> از دیدگاه نیچه - را

<sup>۹</sup> Karl Jaspers

<sup>۱۰</sup> Nietzsche

<sup>۱۱</sup> Gilles Deleuze

<sup>۱۲</sup> Julian Young

<sup>۱۳</sup> Death of God and the Meaning of Life

<sup>۱۴</sup> German Philosophy in the Twentieth Century: Lukács to Strauss

<sup>۱۵</sup> Friedrich Nietzsche: A Philosophical Biography

<sup>۱</sup> Paul the Apostle

<sup>۲</sup> unhappy consciousness

<sup>۳</sup> wrath and malignity

<sup>۴</sup> Dionysus

<sup>۵</sup> Apollo

<sup>۶</sup> physiologic

<sup>۷</sup> Nietzsche und das Christentum

<sup>۸</sup> Socrates, Buddha, Confucius, Jesus: From The Great Philosophers, Vol. 1.

### ۳-تفسیر نیچه در تحلیل مسیحیت به مثابه واژگونی خواست طبیعی

مسیحیت زندگی را رنج<sup>۸</sup> می‌داند. رنج در مسیحیت مفهومی جدا از شادی<sup>۹</sup> است. استدلال مسیحیت در این باب به این صورت است: زندگی رنج است و غلبه بر رنج مستلزم تحمل رنج بیشتر است. بنابراین، منطقی خواهد بود که اراده به خواست طبیعی نه بگوید. بنابراین، رنج را اصل دانستن، مساوی با خواست نه گفتن است. در نتیجه، «اراده نه گفتن و کناره‌گیری» بهترین انتخاب برای رستگاری ابدی (شادی) است که البته مسیحیت برای انسان رنجور همین راه‌حل را پیشنهاد می‌دهد. این همان چیزی است که نیچه «خواست نیستی» نام می‌نهد. نیچه در نقد این تفسیر بیان می‌کند در این مورد انتخابی در کار نیست، بلکه اثبات می‌شود فقط قدرت معیار است. آنکه قدرت دارد در پی شادی است. شادی هم معنایی جز قدرت غلبه بر رنج ندارد. بنابراین، اصل شادی است اما نه به این معنا که متضاد رنج باشد، بلکه به این معنا که این دو از دل هم بیرون می‌آیند. پس اراده نه گفتن تا حدی زیاد به نوعی بی‌معنا کردن این اصطلاحات است، زیرا در مسیحیت شادی ابدی در دوردست‌ها قرار دارد و رنج همیشه در نزدیک‌ترین جا نسبت به خواست اراده وجود دارد؛ اما برای درک شادی باید به هستی آری گفت نه اینکه از آن کناره گرفت. بنابراین، به طور کلی، شادی اصل است، زیرا معطوف به قدرت است. پس شادی یعنی خواست قدرت، خواست قدرت یعنی خواست هستی و خواست هستی یعنی اراده آری گفتن

به ویژه نیچه را موافق الحادگرایی<sup>۱</sup> و مخالف خداباوری<sup>۲</sup> نمی‌داند، بلکه او را مصلح دینی می‌داند. کتاب‌های «گریز از آزادی»<sup>۳</sup> و «روان‌کاوی و دین»<sup>۴</sup> اریک فروم<sup>۵</sup> نیز در این دسته قرار می‌گیرند. فروم نیز در باب تطور ایدئولوژی سیاسی، فرهنگی و روانی مسیحیت بحث کرده است. او خاستگاه اصلی مسیحیت را به شیوه‌ای روان‌شناختی تحلیل کرده است. در این تحلیل ابتدا «دگردیسی اولیه دین یهودی در اورشلیم و امپراتوری روم» بررسی شده است؛ یعنی یهودیت زبردست و تحت فشار در روم و یهودیت بعد از دوران حکومت‌های مقتدر پیامبر- پادشاه‌های یهودی. دگردیسی بعدی آن نیز با مسیحیت اولیه رخ می‌دهد. سپس، دگردیسی نهایی آن در مسیحیت پولسی اتفاق افتاده است. فروم در این تفسیر بسیار زیاد متأثر از نیچه است و مانند او معتقد است مسیحیت همان دین خاص یهودیان است که شکل جهانی پیدا کرده است. البته این موضوع اخیر در ابتدا توسط خود پولس قدیس در کتاب «نامه رسولان»<sup>۶</sup> با همکاری قدیس برنابا<sup>۷</sup> در اورشلیم طرح‌ریزی شد و خود پولس نیز آن را در یونان و روم گسترش داد (Santaniello, 2017, p. 13). این مقاله از این کتاب‌ها و نظریه‌های موجود در آنها بهره گرفته است. البته موضوع مقاله مطلبی است که نیچه به آن بسیار توجه دارد. با وجود این، تا کنون کتاب یا مقاله‌ای از این منظر آن را بررسی نکرده است. از این رو، با اینکه محتوای مقاله نامرتب با عناوین گفته شده نیست، نحوه ارائه مطلب و موضوع آن کاملاً جدید است.

<sup>۱</sup> Epistles of Paul or Letters of Paul

<sup>۲</sup> Saint Barnabas

<sup>۸</sup> pain and suffering

<sup>۹</sup> Joy

<sup>۱</sup> atheism

<sup>۲</sup> theism

<sup>۳</sup> Escape from Freedom

<sup>۴</sup> Psychoanalysis and Religion

<sup>۵</sup> Erich Fromm

همین جهان است؛ یعنی «بازگشت جاودان». نیچه تفسیر پولس از روش حضرت مسیح را این‌گونه بیان می‌کند: «خواست نیستی برای گذر کردن از این جهان و رهایی از رنج، به طور منطقی باید به همه هستی نه بگوید و از آن کناره بگیرد؛ همان ایمان تعصب‌آلود به اینکه همه چیز خطا است» (Ibid, p. 1). در نتیجه، خواست نیستی خواهان تباهی و عدم تعالی فرد در این جهان است؛ یعنی نفی مضاعفی که در آن «خواست نیستی» به «خواست نفی» تبدیل بشود. این مطلب به مرور زمان با طرح افکنی پولس حواری در تاریخیت مسیحیت تعین یافته است. به طور خلاصه، نیچه می‌گوید: «این جریان اخیر همانند مسیح به دنبال اراده نه گفتن نیست، بلکه به دنبال نفی کامل اراده و هرگونه عمل برخاسته از خواست قدرت است».

#### ۴- عوامل باستانی دخیل در شکل‌گیری مسیحیت و نقد نیچه بر آن

نیچه، از چند جهت، هم با سنت عقلانی «سقراط - یونانی» مخالف است که نوعی ژرف‌نگری عقلی برای یافتن امور ارزشی جهان‌شمول و اخلاق کلی است و هم با سنت «سامی - مسیحی» که نظامی از احکام و ارزش‌گذاری‌های مطلق در باب انسان است. علت مخالفت با این دو سنت در یک چیز ریشه دارد؛ چیزی که نیچه جهانی کردن ارزش‌های «شخصی خاص» یا «نوعی خاص» و یا «جامعه‌ای خاص» می‌نامد. در سنت سقراطی، فضایل اخلاقی برآمده از عقل هستند. در نتیجه، این ارزش‌ها به طور کلی قابل بررسی هستند.

به آن و اراده آری گفتن یعنی تا ابد آن را خواستن. این مطلب اخیر استدلال نیچه از «خواست قدرت» است. در قسمت‌های زیادی از کتاب «چنین گفت زرتشت»<sup>۱</sup> نیچه، مدام دیالوگ‌های عاشقانه میان «زندگی و زرتشت» با «ابدیت و جاودانگی» برقرار می‌شود، تا جایی که زرتشت حلقه جاودانگی را به دست زندگی دوباره «دیونیسوس به معنای اول» می‌اندازد و با او ازدواج می‌کند. تأیید هستی با نماد آریادنه<sup>۲</sup> است. نیچه در اینجا، خواسته یا ناخواسته، از صورت‌بندی منطقی ادیان سامی بهره می‌گیرد؛ بنابراین، «خواست شادی» نتیجه «خواست قدرت» است و در ادیان سامی نیز همین موضوع مطرح می‌شود. آنها نیز با «خواست قدرت» خواهان گذر از رنج و به دست آوردن شادی و رستگاری ابدی<sup>۳</sup> هستند. نیچه خود به خوبی از این امر آگاه است و می‌گوید تنها اختلاف او در این موضوع با جریان مقابلش این است که او نمی‌خواهد خواست قدرت و شادی را به جهان انتزاعی «ملکوت مسیح در آسمان‌ها» ارجاع دهد<sup>۴</sup>، بلکه از نظر او خواست قدرت و شادی به دوباره خواستن همین جهان معطوف است؛ یعنی «بازگشت جاودان و تأیید مضاعف هستی». در کتاب زرتشت، «نماد دو پادشاه» به همین پادشاهی زمینی و آسمانی اشاره دارد؛ پادشاهی که یک‌چشم آن نابینا است، به سلطنت مسیحی اشاره دارد که فقط خواست نیستی را دنبال می‌کند و از خواست هستی چشم پوشیده است (Nietzsche, 1999-A, p. 306). در واقع، نیچه به جای «صعود و رفتن» از این جهان در مسیحیت پولسی به دنبال «چرخش و برگشتن» به

جای دارد. در حالی که پولس حواری جایگاه ملکوت آسمان را نه در قلب انسان بلکه در جهانی فراتر از جهان محسوس قرار می‌دهد. به عقیده نیچه، پولس می‌خواهد با استفاده از وجود جهانی دیگر با جهان محسوس مقابله کند و از ارزش آن بکاهد.

<sup>۱</sup> Thus Spoke Zarathustra

<sup>۲</sup> Ariadne

<sup>۳</sup> redemption

<sup>۴</sup> البته نیچه مدام گوشزد می‌کند ملکوت آسمان در زندگی حضرت مسیح چیزی است که به این جهان مربوط می‌شود و در قلب انسان



(استنتاج کیفیت شخصیت فرد از طریق تصور دولت و جامعه ایدئال). نیچه می‌گوید: این امر با خود متناقض است، زیرا ارزش‌گذاری امری شخصی و برخاسته از خواست قدرت است که از فردی به فرد دیگر یا جامعه‌ای به جامعه دیگر فرق می‌کند. به عبارت دیگر، عوامل اخلاقی برخاسته از غریزه «صیانت از نفس» هستند که در جوامع مختلف تحت تأثیر عوامل خاص آن اقلیم و خلقیات غریزی اشخاص، متفاوت هستند. در نتیجه، ارزش به صورت قانون مطلق و جهان‌شمول قابل بررسی نیست. بنابراین، نمی‌توان نسخه اخلاقی واحدی را برای همه تجویز کرد- (Nietzsche, 2017, A, pp. 40-43). این در حالی است که سقراط و پولس این ارزش‌گذاری را حتی بر فرهنگ شامل علم، سیاست و هنر حاکم کردند و همه را به ابزاری در خدمت اخلاق خود درآوردند، نه به‌عنوان وسایلی که نمایانگر خواست قدرت هستند. مسیحیت بخشی از سنت اخلاقی یهودیت را که مختص طیفی خاص در زمانی خاص بود، به صورت جهانی و کلی درآورده است. در نهایت، سه خواست فرودست وابسته در برابر نیرومند مستقل، خواست رنجور و بی‌بهره در برابر نیک‌بختان و خواست میان‌حالتان در برابر نخبگان قد علم کردند و موجب شدند اخلاق کلی و واحد پشتیبان‌های خود را پیدا کند و به شیوه‌ای هول‌انگیز خود را بر سرتاسر جهان انسانی بگستراند (Nietzsche, 2022, p. 274).

#### ۴-۱- علل اولیه واژگونی خواست طبیعی

در واقع، نیچه اولین رگه‌های عامل دگرگونی خواست طبیعی را در فلسفه افلاطونی پی می‌گیرد؛ جایی که افلاطون مابعدالطبیعه‌ای را برای جلوگیری از شورش طبقات فرودست در آرمان‌شهر<sup>۱</sup> به‌استخدام

درآورد. این در حالی است که طبقه فرودست در حالت طبیعی و در دوره باستان، به واسطه دین و اخلاق برآمده از طبقه خویش توانسته است رنج خود را با ساختن فضائل توجیه کند. بنا به گفته نیچه، طبقه فرودست جایگاه طبیعی خود را پذیرفته بود و به همین دلیل، شورش برای اخلال نظم طبیعی انجام نمی‌داد؛ همان‌طور که شوپنهاور<sup>۲</sup> بیان می‌کرد:

زندگی استثمار است و به طور قطع می‌خواهد زندگی دیگری را فدای خویش کند؛ ماهیان بزرگ‌تر از ماهیان کوچک‌تر تغذیه می‌کنند و سرتاسر داستان زندگی همین است (Schopenhauer, 2021, p. 280)

اما افلاطون با تأکیدی بیش از اندازه که بر نقد غریزه داشت، بذر اخلاقی را کاشت که در ادامه باعث شد طبقات فرودست از اصل تفاوت نیرو و خواست درونی آن به‌شدت احساس تنفر کنند:

از افلاطون به بعد، هر نظامی که فیلسوفان ساخته‌اند، بیهوده بوده است ... همه فیلسوفان تحت تأثیر اغواگری اخلاق بوده‌اند (Nietzsche, 2017-B, p. 4)

در واقع، افلاطون بود که این فاصله را بر گروه‌های زیردست همواره همچون عذابی بی‌پایان پدیدار کرده است. در نهایت، دو چشم‌انداز به وجود آمدند که یکی احساس رضایت داشت و دیگری در رنج بود. طبقه زیردست در سیر طبیعی به دلیل ضعف نیرو، احساس فرودست بودن را داشت و سپس، احساس بیچارگی نیز به دلیل القای این توهم که «عاملی نیرومند و طبقه‌ای بیرونی کنترل تام بر او و طبقه‌اش دارد» به آن افزوده شد. نقد نیچه از افلاطون درست در همین جا است؛ یعنی جایی که افلاطون دست به نقد نیرو و خواست طبیعی آن می‌زند. در نهایت، سیر

\* Schopenhauer

<sup>۱</sup> Utopia

طبیعی خواست را نیازمند توجیه می‌داند و از همین منظر اخلاقی، اساس هستی را تفسیر می‌کند. بنابراین، با ادله مابعدالطبیعه، رنج فرودستان را با جبر متافیزیکی توجیه می‌کند (Nietzsche, 1996-A, p. 202).

کینه‌ای که این افراد با بنیه پست نسبت به هر آنچه محترم است احساس می‌کنند، همواره کالای بازار سود و سوداگری است؛ اگر کسی این مکتب را به‌عنوان ضد مکتبی ارائه کند که با حکمت جهان با قدرت جهان در تقابل است، این‌گونه افراد را به خود جذب می‌کند (Nietzsche, 2022, p. 172).

این تفسیر، اول در یهودیت و سپس در مسیحیت تکامل یافت و باعث شد رنج و ازدیاد آن در فرودستان به‌عنوان امری غیرطبیعی القاء شود که علت آن عاملی خارجی به نام نخبگان گناهکار است. مسیحیت پس از تکمیل ایدئولوژی خود، توانست چنین القاء کند که خواست اراده سراسر گناه است. اولین خودسری اراده، کنش آدم در بهشت عدن بود که تاوان آن تولد آدمی بر روی زمین شد. مصلوب شدن عیسی مسیح فدیهای بزرگ است و مرگ جانکاه او تاوانی برای جبران وجود اراده خبیث می‌شود تا از این پس معنی ایمان مساوی با بی‌کنشی محض شود (نفی کامل اراده). بنابراین، طبق این ایدئولوژی، فرد نخبه که مظهر و نمود اراده قدرت است، نماد شریترین موجودات و مسئول اصلی همه گناهان و حتی تصلیب خواهد بود. نکته جالب این است که با برپایی نظام مسیحی، کلیسا با تأثیر گرفتن مجدد از همین استدلال، رنج فرودستان را آزمون الهی

می‌داند: «انسان سگی را می‌زند که بیش از همه دوستش دارد» (Nietzsche, 1999-A, p. 63)، تا به این طریق و دیگر روش‌ها، از احساس نفرت بندگان نسبت به خود جلوگیری کند، زیرا خود چنین تعلیم می‌داد که به هر چیز والا و برتر از خود دشنام دهند.

#### ۴-۲- علل تسلط مسیحیت بر حاکمیت باستان

اخلاق «یهودی - مسیحی» در جایی مانند روم باستان بیش از اندازه جدی گرفته شد؛ یعنی سرکوب شدید شورش‌های «خانواده کوچک دیاسپورا» و موجب شد گروه یهودیان که این اخلاق و فضیلت را نمایندگی می‌کردند، در بین خود اتحاد و وحدتی سرسختانه شکل دهند.

ما نصرت مسیحیت را به سرکوبگران آن مدیون هستیم (Nietzsche, 2022, p. 174).

طبقه حاکم و نیرومند در ابتدای شکل‌گیری این اخلاق «مسیحیت اولیه» آن را برای خود تهدیدی به حساب نمی‌آورد. از طرف دیگر، این اخلاق در نوع خود تضمین‌کننده‌ای مناسب برای فرمان‌بری طبقه فرودست و رهایی از شورش‌های گهگاه آنها به نظر می‌رسید. بنابراین، نه فقط دیگر آن را سرکوب نکردند، بلکه حتی آن را جدی نگرفتند. این افراط و تفریط در مواجهه با اخلاق نیروهای طبقه فرودست همان علتی است که نیچه آن را زمینه به وجود آمدن اخلاق خواست نفی با نقاب‌های گوناگون در زمانه‌های مختلف میان گروهی کثیر از جوامع می‌داند. از نظر نیچه، با سقوط نخبگان باستان مجموع عوامل زیر باقی می‌مانند و عصر هیچ‌انگاری آغاز می‌شود:

دلیل همین وضعیت پراکنده‌ای که در سراسر جهان داشته‌اند. تحت محاصره‌های زیادی که برای غارت یهودیان روم رخ می‌داد، یهودیان نیز به شورش‌های زیادی دست می‌زدند (Gruen, 2009, pp. 30-).

<sup>۱</sup> (Jewish diaspora) یهودیان پراکنده در سراسر دنیا؛ دیاسپورا یهودی معمولاً به یهودیان نیمه اول پیش از میلاد اطلاق می‌شود که بیشترشان در روم باستان جامعه‌ای متحد را شکل داده بودند و با وجود چپاول و غارت‌های زیاد از سوی رومیان توانسته بودند خود را حفظ کنند. نیچه مسئله صیانت از ذات را مسئله اول قوم یهود می‌داند؛ به

انتظار از سر ناچاری، ترس، تنهایی، بندگی و ... عناوینی مانند قوم برگزیده، صبر، تسلیم، رضا، فروتنی و ... را ساخت» (Fromm, 2013, p. 60). همچنین، کینه و نفرت القاشده در فرودستان توسط نخبگان واقعی را به صورت پنهانی راهبری می‌کرد. همه این عوامل و اتفاقات دیگر باعث شد مسیحیت بتواند اخلاق خود را در مقیاسی جهانی گسترش دهد (Nietzsche, 2022, p. 141).

#### ۴-۳- یهودیت به مثابه اولین خواست مخالف با خواست طبیعی

یهودیت به عنوان اولین کاست دینی مطرح می‌شود که نسبت به نمونه اخلاق طبیعی، مخالفت نشان داد و سعی کرد با ساختن اخلاقی که از مدل افلاطونی نشأت گرفته است، نظامی مشابه ایجاد کند که در آن حاکمیت «دینی - یهودی» مستقر شود. مسیحیت این نمونه بدلی و برساخته، «نظام یهودی» را به صورت جهانی درآورد (Ibid, p. 174) و با فراخواندن ضعیفان، یاغیان و جاعلان از هر جا و متحد کردن آنها، اخلاقی را به وجود آورد که در آن فضیلت‌ها به طور کامل و جزءبه‌جزء بر ضد نمونه خواست طبیعی شکل گرفتند (Ibid, p. 116). آنچه در این دگرگونی و واژگونی اخلاقی برای نیچه غیرقابل تحمل است، تباهی یا از میان رفتن استثناء و نخبگان است. یهودیت با زیرکی پنهان در پس کینه و نفرت، نظام ایدئولوژیکی را در مقابل «خواست طبیعی قدرت» طرح‌ریزی کرد. در یهودیت، استثناء یا باید نیروهایش را سرکوب کند یا مجرم شناخته می‌شود؛ به این دلیل که پیامدهایی خطرناک برای آنها داشته و دارد:

این جایگاهی است که کینه‌توزان می‌خواهند و شیوه و طریقی است که خود را در آن می‌یابند ... استثناء بودن همیشه برای گله جرم است، چه

۱- گروه ناتوانان و سست‌بنیاد: تفاله‌های دوران باستان؛ همان‌ها که با خشونت هرچه بیشتر بیروشان راندند.  
 ۲- گروه حامل وسوسه‌های اخلاقی و ضد کافرکیشی.  
 ۳- گروه خستگان و بی تفاوت‌های سیاسی: «بیزاران رُمی»؛ آن بی‌وطن‌هایی که احساس پوچی می‌کردند.  
 ۴- آن‌هایی که از دست خودشان به ستوه آمده بودند؛ آنانی که خوشحال بودند در توطئه‌های زیرزمینی شرکت می‌کنند (Ibid, pp. 153-170).

اخلاق این گروه‌ها همواره به دنبال مقصری است تا گناه رنج طبیعی خود را به گردن آن بیندازد. هنگامی که این ایدئولوژی حاکم می‌شود، میل شدید به جباریت نیز هم در آن به وجود می‌آید و به خاطر انتقام از زندگی رنج‌آلود، دیگر هیچ تفسیر تفاوت‌گذاری از جنس طبقه نیرومند در جامعه را نخواهد پذیرفت. در نهایت، این ایدئولوژی خواهان تفسیری از هستی می‌شود که در آن طبقه حاکم او را از پرسش معنای هستی برهاند. مسیحیت با پوشش همه این نیازها و برای تحقق این اهداف نیاز دارد با تهمت و افترای منسجم و مدام در قالب نظام اخلاقی واحد، طبقه نیرومند را مسئول رنج طبیعی فرودستان بداند تا به این طریق مقصری واهی بتراشد برای رنجی که هر انسانی در زندگی باید متحمل شود. در مرحله بعد، مسیحیت نیازمند میان‌حالانی از طبقات جامعه است که خود را هم حاکم و هم نوکر مسیحیت بدانند (کشیشان)؛ یعنی سرورانی جدید که بالذات قادر به طرح پرسش نیستند. در نتیجه، از این بابت ذیل مسیحیت تعریف می‌شوند، چه برسد به آنکه بتوانند در مقابل آن تفسیری از خواست طبیعی ارائه بدهند. در ادامه، مسیحیت با راهبری طبقه سوم و با شکل‌گیری پروسه فضیلت‌سازی و تکمیل آن «از خصلت‌های ذاتی مانند ناتوانی،

مسلط باشد و چه در پایین (Nietzsche, 1996-  
B, p. 280)

#### ۴-۴- پیامدهای ارزش‌گذاری نمونه واژگون

نیچه ارزش‌گذاری و ارزیابی اخلاق ضد طبیعی را دشمن نوابغ و نابودکننده استثناء می‌داند. ارزش‌گذاران، «فیلسوفانی مانند سقراط و مفسران ادیان»، بنا بر اصل صیانت نفس، تنها عمل یا عاملی را تأیید یا رد می‌کنند که خود در آن ذینفع باشند. اکثریت نیز تحت تأثیر القائات ارزش‌گذاران، هرچند به نفع ایشان نباشد، نابودی استثناء را بقای خود می‌دانند. بنابراین، هرچقدر عمل ضدیت و مخالفت بیشتری با نیرو داشته باشد، جزء فضیلت‌های والا به حساب می‌آید:

جنگ علیه نخبگان و نیرومندان ... جنگ به شیوهٔ روباه حيله‌گر با همان روش‌ها است. (Nietzsche, 2022, p. 208)

به عبارت دیگر، «خواست نیستی زاهد» در زیر نقاب‌های گوناگون به راه خویش ادامه داده است که با وجود راهبری مسیح «نمونهٔ غربی بودا» که همان نمایندهٔ خواست نیستی «نیروانا» بود، با دگرذیسی به صورت خواست نفی «بی‌کنشی محض» درآمد. به این طریق، این خواست به نخبگان سرایت کرد. نیچه در ادامه می‌گوید پیروز نهایی هم در امپراتوری روم و هم در رنسانس و هم در انقلاب فرانسه، فرهنگ یهودی بود. نیچه این اخلاق را در همهٔ اشکال تاریخی‌اش، پیامد فرهنگ یهودیت می‌داند؛ فرهنگی که با عمومیت یافتن در قالب مسیحیت به صاف کردن برجستگی‌ها، از بین بردن استثناء یا تباه کردن این نوع خاص منجر شده است. در این تاریخت، پروسهٔ دو پاره کردن

خواست نیرو در نوع نیرومند رخ داد. خواست طبیعی در قالب «ارادهٔ آزاد و ارادهٔ بنده» مطرح شد، در حالی که در نمونهٔ طبیعی خواست به صورت «ارادهٔ نیرومند و ارادهٔ ضعیف» مطرح می‌شد. به عبارت دیگر، آزادی عبارت از توانایی برون‌ریزی نیرو است که ارادهٔ ضعیف عکس آن است. به طور خلاصه:

۱- نخبگان در شرایط طبیعی و اخلاقی برآمده از ذات زندگی و با طبعی آری گو به هر آنچه در بیرون است، امکان صیانت نفس و تعالی دارند. استثناء در موارد زیادی نفس را فدای تعالی خویش می‌کند (Nietzsche, 2017-B, p. 22).

۲- ناتوانان در شرایط ضد طبیعی با اخلاقی برآمده از انکار زندگی، امکان صیانت از نفس دارند و با نفوذ تخدیرهای فرهنگ مسیحی در رگ نخبگان و فلج کردن آن‌ها، امکان تصاحب جایگاه ارجمند راهبری را دارند (Nietzsche, 1999-A, p. 90).

#### ۴-۵- طبقه‌بندی نیچه از تاریخ نظام‌های ارزش‌گذاری مختلف و وضعیت نخبگان

نیچه در آخرین دورهٔ کار خویش، در کتاب ارادهٔ معطوف به قدرت، نوعی دسته‌بندی را نشان می‌دهد که در آن نظام‌های ارزش‌گذار را به چهار دسته تقسیم و وضعیت پرورش نخبگان در آنها را بر اساس خواست طبیعی ارزیابی می‌کند:

۱- آریایی مثبت؛ طبقهٔ حاکم نیرومند و سامان‌دهی طبقات جامعه به مثابهٔ جنبهٔ بیرونی است و کتاب «قانون مانو»<sup>۱</sup>، خدایی‌سازی احساس قدرت نزد برهن، جنبهٔ درونی آن است. سامی‌گری در اینجا شدیدتر از هر جایی است حتی از کلیسا؛ این مدل

<sup>۱</sup> Nirvana

<sup>۲</sup> Laws of Manu: از قوانین مانو یکی عدم اختلاط طبقات است که بر اساس اصول طبیعی شکل می‌گیرد (Davis, 2010, pp. 2-3).

باستان نبود، بلکه نتیجه انحراف و گذار اخلاقی خود انسان باستان نسبت به مذهب و اخلاق خویش بود که به ظهور مسیحیت منجر شد. در نهایت، مسیحیت با استفاده از دو عامل زیر توانست کاست نخبگان را کنار بزند و ایدئولوژی خود را رفته رفته به جای نمونه باستانی حاکم بگرداند:

۱- فضیلت‌سازی در مقابل فضیلت‌های طبیعی «از طریق ادعای پیش‌بینی پیامدهای خواست طبیعی و فساد انگیز بودن تمامی آن‌ها»،

۲ - بازیگری آگاهانه یا ناخودآگاه از سوی (۱) شه‌ریاران، (۲) کشیش‌ها، (۳) رجال سیاسی و (۴) زنان.

در نهایت، خواست طبیعی نخبگان یا باید انکار شود یا اینکه بتواند بازیگری کند و ظاهر و رفتار خود را به گونه‌ای بیاراید که با خواست نفی مسیحیت در تضاد نباشد. برای مثال، شه‌ریاران آگاه‌گشته روشن‌بین، در شرایط فرهنگ مسیحی، اگرچه به ظاهر با «نخبه‌گرایی» مبارزه می‌کنند، با روشن‌بینی فوق‌العاده و «خودمهاری»<sup>۱</sup> به دنبال نشان دادن خود به عنوان نخبه در ظاهر نیستند؛ ولی به این معنی نیست که از نخبه بودن خود دست کشیده‌اند (Nietzsche, 2022, pp. 248-259). سه گروه گفته‌شده دیگر هم در فرهنگ مسیحی با استفاده نهانی از همان فضیلت‌های برآمده از خواست طبیعی که آنها را مذموم می‌دانند به قدرت می‌رسند، ولی در ظاهر و با گفتار و رفتار نمایشی خواست حقیقی خود را انکار می‌کنند. به عقیده نیچه، این نمونه ضد طبیعی نظام طبقاتی است که دچار ریاکاری و «دورغ مقدس» شده است و در نهایت، به تقلبی بزرگ منجر می‌شود. نظامی که از طریق استفاده نادرست، نابه‌جا و حيله‌گرانه ارزش‌گذاری‌های اخلاق ضد طبیعی به وجود آمده است، در نهایت نیز باعث معازدایی از هستی و شخصیت‌زدایی از نخبگان

اصلی جهان باستان است که تمامی ادیان باستان تقلیدی از آن هستند (Nietzsche, 2022, p. 145).

۲- آریایی منفی؛ جنبه بیرونی آن میل و گرایش طبقه حاکم به زهدگرایی و کناره‌گیری از خدایی‌سازی احساس قدرت و جنبه درونی آن بودائی‌گری است که همچون پایانی دراماتیک برای تاریخیت نخبگان دوره باستان است.

۳- سامی‌گری مثبت؛ حاکمیت دینی به مثابه جنبه بیرونی آن است و جنبه درونی آن قرآن و بخش‌های قدیمی‌تر عهد عتیق است.

۴- سامی‌گری منفی؛ سامان‌دهی ناتوانان، ناراضیان و میان‌حالیان جنبه بیرونی آن و عهد جدید جنبه درونی آن است.

آریایی‌گری و سامی‌گری مثبت به فرهنگ‌های نیرومند و کنشی مربوط می‌شوند. در نتیجه، کاست نخبگان در آنها در جایگاه طبیعی خود قرار دارد. نیچه باور دارد جایگاه نخبگان در آنجایی از بین می‌رود که نیروهای واکنشی و پست توانسته‌اند ایدئولوژی خود را شکل دهند و در نهایت، آن را بر جامعه حاکم کنند. بنابراین، از آریایی‌گری و سامی‌گری مثبت چنین ایدئولوژی به وجود نمی‌آید. از سویی دیگر، آریایی منفی هم قبل از یهودیت و مسیحیت به وجود آمده است. از این فرهنگ نیز فرودستان به قدرت نمی‌رسند، بلکه انحطاط آن به گونه‌ای است که نیرومندان به اراده قدرت نه گفتند و خواهان نیستی شدند (بودائی‌گری) (Olivelle, 2006, p. 112). بنابراین، فقط سامی‌گری منفی آن عاملی است که تحت فشار جامعه رومی، راه را برای وجود ایدئولوژی مختص فرودستان در یهودیت و مسیحیت باز کرد (Nietzsche, 2001, p. 150). دلیل به وجود آمدن این مدل جدید در مقابل اراده معطوف به قدرت، در نیاز فرودستان ریشه داشت. بنابراین، این انحراف نتیجه انحطاط مذهب و اخلاق

<sup>۱</sup> self-formation

می‌شود؛ نظامی که در آن شعار عدالت‌طلبی، حقیقت‌طلبی، حقوق برابر و ... فقط مصرفی برای جان‌های خسته و درمانده است. در نهایت، این شعارها به‌عنوان ابزاری در خدمت‌گریزه «سروری خواه»<sup>۱</sup> درمی‌آیند که صرفاً برتری‌جویی خود را در رفتار و گفتار در ظاهر منکر می‌شود. به عبارت دیگر، در پوشش فضائل مسیحی جلوه‌گری می‌کند، اما در واقع می‌خواهد با استفاده از سلطه اخلاق مسیحی جایگاه ارجمند فرماندهی و راهبری را تصاحب کند.

آدمی همیشه بر اصل کار سرپوش می‌گذارد، یعنی بر «اراده نیرومند و آزاد» آنان - 1999-B, p. (Nietzsche 308).

#### ۴-۶- جهانی‌شدن یهودیت توسط مسیحیت عامل اصلی واژگونی خواست طبیعی

طبق تفسیر نیچه از مسیحیت، یکی از دامنه‌دارترین ایدئولوژی‌های سیاسی - فرهنگی که در تاریخ انسان رخ داده است، تولد مسیحیت از دامان یهودیت است. به‌جز نیچه، اریک فروم و ژیل دلوز هم در کتاب‌های خود بر این مطلب بسیار تأکید می‌کنند. تحلیل مسئله رنج در دین مسیحیت شکل کلی‌شده مسئله نفرت در یهودیت است (Deleuze, 1983, p. 15). در واقع، یهودیان مانند همیشه در اقلیت قرار داشتند و هرکجا بودند، نسبت به حاکمیت و قومیت آن منطقه بیگانه بودند (Fromm, 1972, p. 28). از سویی، همواره قومی مال‌اندیش بودند و به خاطر ثروت هنگفتی که جمع می‌کردند، در هرکجا ساکن می‌شدند، مورد تعرض و چپاول قرار می‌گرفتند (Gruner, 2022, p. 45)؛ تا جایی

که نیروی نظامی و اقتصاد آنها از بین رفت و فقط مقابله ایدئولوژیک از طریق اصحاب کنیسه برایشان باقی ماند. آنها نیز نفرت از نخبگان قدرتمند (رومیان) را به عنوان اصلی که لازمه صیانت ذات است، وارد دین خویش کردند. این چیزی است که نیچه طغیان چاندالاً<sup>۲</sup> می‌نامد؛ یعنی تلاش برای مبارزه ایدئولوژیک که قهرمان آن روحانیون هستند. یهودیان بعد از این، برای تقویت مبارزه، فرزندان خویش را به کنیسه و هیکل می‌فرستادند.<sup>۳</sup> مسیحیت اولیه، ظرفیت آزادشده یهودیت است که از اصل نفرت نهایت استفاده را کرد (Fromm, 1972, p. 181). مسیحیت با تعدیل ظاهری نفرت به محبت، به تعبیر نیچه، همچون تاج گلی بر روی یهودیت رویداد (Deleuze, 1983, p. 173). البته محبت همان کینه‌توزی یهودیت است که در مقابل اراده «آری‌گو» و اراده «معطوف به قدرت» قصد انتقام دارد و با شعار «خواست نیستی» در برابر آن قد علم می‌کند. به همین دلیل است که برای تحقق «شعار جامعه بدون دولت»، بر مفهوم فرزند خدا و پسر خدا بودن در مسیحیت اولیه بسیار تأکید می‌شود؛ پسری که قصد شورش علیه پدر حاکم ستمگر را دارد، ولی توانایی مقابله ذاتی با آن را ندارد و از همین رو، به صورت نهانی عمل می‌کند. نیچه معتقد است بعد از مسیحیت اولیه و با ظهور تفسیر پولسی، هم‌زمان بر شمار مسیحیان افزوده شد و آنها حتی از نخبگان یار گرفتند و آنها را به‌عنوان قهرمان خود درآوردند. به همین دلیل است که بر تفسیر پدر مقدس در رساله پولس در مقابل تفسیر مسیحیت اولیه تأکید می‌شود؛ «پدر - حاکم مقدس» که باید جای «پدر - ستمگر

<sup>۱</sup> نازل‌ترین شکل خواست قدرت است.

<sup>۲</sup> Chandelas

<sup>۳</sup> آنچه در تاریخ به عنوان محرر به آن اشاره شده است؛ بیشتر مردان به هیکل وارد می‌شدند. بلعمی در تاریخ خود نیز در داستان ورود

حضرت مریم به هیکل به این رسم محرر اشاره کرده است (طبری،

۱۳۸۵، ص. ۳۸۰).

محو همه چیز است، هر چیزی که کوچک‌ترین نشانه‌ای از ابراز وجود «خواست طبیعی» و تفاوت باشد، سرنوشت محتومش نابودی خواهد بود. جان‌سنگینی<sup>۲</sup> و خاکسار ابدی بودن و کینه از استثناء، بر روح فرهنگی جامعه مسیحی حاکم است.

## ۶- نقش ارزش‌گذاری فیلسوف در نظام اخلاقی ضد

### خواست طبیعی

در نظام‌های شکل‌گرفته از خواست نفی، فیلسوف غیرشخصی‌ترین فرد اجتماع می‌شود؛ به گونه‌ای که معیار و ملاک ارزش‌گذاری می‌شود. فیلسوف در ارزش‌گذاری خویش «معنوی‌ترین خواست قدرت» را که همان خواست طبیعی خودش است، برای همگان ملاک مطلق ارزیابی قرار می‌دهد (Nietzsche, 2017). A, p. 16-25 «خواست معنوی قدرت» برای فیلسوف همان «خواست حقیقت» است. در نتیجه، خود را دوست‌دار آن، یعنی «فیلسوفیا»<sup>۳</sup> نام می‌نهد. در اینجا، نیچه به سقراط اشاره دارد. در این واژه سه مؤلفه حضور دارند: philo به معنای دوست‌دار، Sophia به معنای دانش و friendship به معنای دوستی. با این تفسیر، نیچه خواست طبیعی فیلسوف را به‌عنوان خواست دوست‌دار دانش می‌داند و صیانت نفس او را در این امر می‌داند. برپایی نظام‌های عقلی و ... از سوی فیلسوف حاکی از خواست معنوی قدرت او است که البته خواستی طبیعی است. فیلسوف برای پیگیری دوستی دانش و خواست قدرت خویش به کناره‌گیری نیاز دارد؛ یعنی «زهد» یا «پارسایی»<sup>۴</sup>. در فلسفه رواقی<sup>۵</sup> این خواست اولین بار خود را به‌عنوان خواست همگانی اعلام کرد و به‌عنوان یکی از عناصر پیش از مسیحی انحراف خواست طبیعی درآمد. خواست نفی

حکومت روم» را بگیرد-112 (Fromm, 1972, pp. 112). این ایدئولوژی برای تکمیل خود صدسال زمان داشت و توانست هزار سال در مرکز ثقل قدرت اروپا قرار گیرد.

## ۵- وضعیت نخبگان در جامعه مسیحیت

مسیحیت با انکار زندگی و درونی کردن رنج، «انسان» را علیه خواست طبیعی خویش به کار می‌گیرد. در طول هزاره بر صدر نشستن مسیحیت، هیچ گونه خلاقیت علمی، هنری و فلسفی که در دوره باستان یونان و روم وجود داشت، مشاهده نمی‌شود؛ گویی دریایی خشکیده شد. به همین دلیل است که نیچه و بورکهارت<sup>۱</sup> اولین رگه‌های شکوفایی رنسانس در ایتالیا را برخاسته از حس باستان‌گرایی آنها می‌دانند (Burckhardt, 1990, P. 325). اصل مسیحیت که در فرهنگ یهودیت ریشه دارد، بر نفرت و کینه از غیرخود استوار است. فرد متفاوت از اینان یا باید شبیه ایشان شود یا اینکه محکوم به نابودی است (Deleuze, 1983, p. 302). نیچه شدیدترین استبداد را در توسعه اخلاق مسیحی و قدرت نفرتی که از غیرخود دارند، می‌بیند. وظیفه این استبداد صاف کردن هرگونه برجستگی در مقابل مسیحیت است. در نهایت، نخبگان به تبعیدشدگان، اعدامی‌ها، آوارگان، بی‌ریخت شدگان و ... زمین تبدیل می‌شوند؛ صفاتی که پیش از آن شاخصه‌های شناخت مسیحیان بودند. نیچه معتقد است اگر خواست طبیعی توسط مسیحیت انحراف پیدا نمی‌کرد، نخبگان نیز جایشان با آوارگان و بیچارگان عوض نمی‌شد. درخواست طبیعی که از شادی به آری‌گویی و تأیید می‌رسید، فقط بر هم زدن نظم طبیعی و شورش و تهدید بود، ولی درخواست نفی که به دنبال

\* pietism

° Stoic philosophy

<sup>۱</sup> Burckhardt

<sup>۲</sup> spirit of heaviness

<sup>۳</sup> philo-Sophia

شنیدن<sup>۶</sup> یا وحی می‌رود. چشم‌انداز<sup>۷</sup> امری کاملاً شخصی است که نیچه از آن به عنوان چشم‌اندازگرایی<sup>۸</sup> نام می‌برد. چشم‌اندازها برخواسته از خواست طبیعی ارزش‌گذاری مراتب مختلف انسانی و در نتیجه متکثر هستند و تصلب آنها در امری واحد، یکسان و همگانی غیرممکن است. بنابراین، حقیقت در دسترس انسان نیست. در واقع، انسان فاقد عضوی برای شناخت آن است (Ruprecht, 1997, p. 13). در عین اینکه حقیقت در دسترس انسان نیست، حقیقت چیزی جز تفسیر نیست. در نتیجه، خواست فیلسوفانی که به دنبال نظامی وحدت خواه، یکسان، ثابت و متافیزیکی هستند، به انحراف طبیعی منجر می‌شود. هرگونه نفی تکثر و تفاوت به خاستگاه مسیحی و خواست نفی برمی‌گردد؛ خواه در مقام تفسیر فلسفی باشد یا به عنوان دین مطرح شود. مطلب اخیر همان چیزی است که نیچه در مسیحیت و فلسفه‌های برآمده از آن تحت عنوان «آرمان زهد» یاد می‌کند (Nietzsche, 1996-B, p. 294). این آرمان زهد تقریباً در تمامی نظام‌های متافیزیکی بعد از افلاطون، چه مسیحی و چه غیر از آن، وجود دارد و همگی این نظام‌های متافیزیکی حول محور آن می‌چرخند. «آرمان زهد»؛ حقیقت را جدای از جهان محسوس و معادل با هستی راستین می‌انگارد. شخصیت‌زدایی و ترحم به دیگری والاترین ارزش اخلاقی در آن است. تنها خروجی چنین نظام‌هایی فقط نیهیلیسم<sup>۹</sup> منفعل است؛ نظامی که نخبگان را از خواست

در فلسفه، حقیقت را «خواست فریب نخوردن و فریب ندادن» دیگری می‌داند (Clark, 1999, p. 25). به عبارت دیگر، با مشاهده جهان «شدن»<sup>۱</sup> که مدام انسان را فریب می‌دهد و در آن هستی و نیستی با هم نمایش داده می‌شوند، باید به چیزی دست یافت که همواره ثابت باشد. افلاطون و تمام فیلسوفان بعد از او همین نگاه ارزشی را به عنوان اصل وجود شناختی به کار برده‌اند:

فلاسفه فقط در ظاهر به دنبال حقیقت و یقین بوده‌اند، ولی همیشه توجهشان به «بناهای اخلاقی باشکوه» معطوف بوده است (Nietzsche, 2022, p. 4).

ایده<sup>۲</sup> از نظر افلاطون چیزی است که نه باعث فریب من می‌شود و نه فریب دیگری؛ پس حقیقت دارد. از نگاه نیچه، تحمیل این مفهوم ثابت بر جهان «شدن» خود نوعی فریب فریب را خوردن است. تصلب جهان شدن در امر مفهومی<sup>۳</sup>، از زمان افلاطون به اوج می‌رسد و در مسیحیت به عنوان «خواست نفی» بر همگان تحمیل می‌شود. خواست طبیعی پیش‌سقراتی به دنبال شناخت حقیقت از روی مشاهده و دانش بود؛ فیلسوفان پیش‌سقراتی از طریق دیدن<sup>۴</sup> به کشف قوانین حاکم بر هستی دست پیدا می‌کردند. در حالی که از دوره افلاطون و جریان‌های بعدی تأثیر گرفته از افلاطون است که شناخت به صورت مفهوم‌سازی صرف درمی‌آید و مطابقت به مثابه نظریه حقیقت<sup>۵</sup> مطرح می‌شود. در نهایت، شناخت در مسیحیت به سمت

<sup>۴</sup> vision

<sup>۵</sup> Theory of Truth

<sup>۶</sup> hearing

<sup>۷</sup> perspective

<sup>۸</sup> perspectivism

<sup>۹</sup> Nihilism

<sup>۱</sup> be-ing

<sup>۲</sup> idea

<sup>۳</sup> البته باید توجه داشت مسئله اصلی در هر نوع خواستی همان صیانت از ذات است، سپس امور دیگر مدنظر قرار می‌گیرند. در خواست فیلسوف نیز خواست حقیقت امری است که برخواسته از صیانت از ذات فیلسوف است و فیلسوف جز از این طریق نمی‌تواند خواست قدرت خویش را توسعه دهد. نیچه از این خصلت فیلسوفان در کتاب زرتشت با عبارت زالو یاد می‌کند (Nietzsche, 2022, p. 216).



نوردو از آنها به عنوان کسانی نام می برد که اروپاییان را به ارزش های فسادانگیز و پوسیده گذشته دعوت می کنند. در همان زمان، با ترجمه و تفسیر کافمن<sup>۵</sup> از کارهای نیچه و نیز آشنایی نویسندگان پست مدرن با آن نقدها، نیچه بیشتر مورد توجه قرار گرفت (Bell, 2017, pp. 1-5). این روند نیچه گرایی از سوی متفکران این دو جریان تا به امروز هم ادامه دارد؛ تا جایی که به طور کامل همه انتقادهای نیچه بررسی شده اند و پیشنهادهای اساسی او برای حل مسائل سیاسی و اجتماعی در دموکراسی مورد توجه قرار گرفته اند. برای مثال، نکاتی که نیچه از آنها به عنوان تقلب نهیلیستی و ریاکاری<sup>۶</sup> در نقاب نیرنگهای اخلاقی مسیحیت، پروتستان، سوسیالیست و دموکراسی یاد می کرد، امروزه به عنوان اصول غیرقابل انکار دموکراسی درآمده اند که به طور خلاصه به ترتیب زیر هستند:

۱- نقد بی بندوباری<sup>۷</sup> اخلاقی؛ تحسین خویشتن به عنوان ستایش از خلقیات طبیعی فردی گرایشی طبیعی است که به جای زندگی کردن غیراصیل<sup>۸</sup> و دشمنی با خواست طبیعی مطرح می شود. از منظر نیچه، خواست ضد طبیعی به عنوان انکار خویشتن به طور منطقی برخواسته از ترس است، وگرنه لزومی ندارد انسان ذات و خواست طبیعی که در درونش قرار دارد را انکار کند.

۲- نقد خودستایی<sup>۹</sup> به معنای برتری جویی؛ ستایش اتکا به نفس به معنای پذیرفتن انسان آن گونه که هست و تحریک او به سوی آنچه می تواند باشد. کرامت

طبیعی منحرف می کند و مجبورشان می کند از مسیر انحرافی بروند. وجود جهان بی معنا قلمداد می شود و در آن، انسان بیمار و با نفس و خواست طبیعی اش درگیر می شود. در نهایت، رنج به درون کشیده می شود: تحریف منظم و پیوسته انسان های بزرگ، آفرینندگان بزرگ و دوره های بزرگ (Nietzsche, 2018-B, p. 380).

#### ۷- نقدهای نیچه بر جریان های سیاسی مدرن به مثابه مسیحیت جدید

نقدهای اساسی نیچه از دو جریان سوسیالیسم و دموکراسی در ابتدا باعث ایجاد شهرت بد و منفور زیادی برای او شد. البته این بدنامی به هیچ وجه نشانه ای بر بی اساس بودن انتقادهای نیچه از این جریان ها نبود. این شهرت مذموم که برخاسته از انتقادهایی چالش برانگیز بود، خود به مثابه فراخوانی وسیعی بود که متفکران این جریان ها را به مطالعه نیچه کشاند. در نهایت، متفکران جریان های پست مدرن انتقادهای نیچه را از فهم پیش افتاده رایج جدا کردند؛ زیرا انتقادهای او به سوسیالیسم و دموکراسی بسیار جدی و مهم بود. در ابتدا، بیشترین حمله احساسی به نیچه از سوی بعضی از متفکران جریان دموکراسی و برخی از روزنامه نگاران انگلیسی زبان<sup>۱</sup> در دو دهه اول قرن بیستم بود. از جمله آنها می توان از مکس نوردو<sup>۲</sup> نام برد که در کتاب خود، انحطاط<sup>۳</sup>، از پنج تن به عنوان مبلغان واپس گرایی یاد می کند که نیچه و واگنر<sup>۴</sup> هم از جمله آنها بودند.

<sup>۱</sup> hypocrisy

<sup>۲</sup> licentiousness

<sup>۳</sup> living in falsehood

<sup>۴</sup> egotism

<sup>۱</sup> Anglophone

<sup>۲</sup> Max Nordau

<sup>۳</sup> degeneration

<sup>۴</sup> Wagner

<sup>۵</sup> Kaufmann

که نخبگان از انقراض مصون بمانند و با اخلاق قدرت تعلیم بیابند.

۴- نقد فضیلت‌تراشی درونی<sup>۴</sup> به مثابه سرکوب دیگر غرایز؛ به جای ترویج اخلاق روح‌گرایی و دیگرخواهی که نوعی ترفند برای دفع خطر همسایه است و به جای سرکوب نفس، بهتر است ارزش‌های درونی، غریزی<sup>۵</sup> و احساسات پرشوری<sup>۶</sup> که نیچه ترویج می‌کند، جدی گرفته شوند. دلیل دیگر این است که مبلغان اخلاق «دیگرخواهی» برای تبلیغ آرمان خود، هیچ رحمی نسبت به آرمان مخالف و رقیب خود نشان نمی‌دهند؛ مگر آنکه موافق ایشان باشد یا از روی ترس خود را تسلیم ایشان کند. بنابراین، اعتماد به نفس، اتکا به اراده، خودپایی، خودنظم‌دهی، آری‌گویی به رنج، پذیرش سرنوشت و ... از نظر نیچه اخلاق برآمده از خواست طبیعی هستند.

#### ۸-رنسانس؛ روح‌های آزاد<sup>۷</sup> و ذهن‌های آزاد<sup>۸</sup>

«رنسانس» چه چیزی را اثبات می‌کند؟ اینکه فرمانروایی فرد همیشه کوتاه است (Nietzsche, 2022, p. 93). رنسانس و جریان‌های مختلف آن از نظر نیچه نشانه نیازهای بودند که خواهان بازگشت به خواست طبیعی با ارزش‌گذاری نو بودند. اما بار دیگر، فرهنگ مسیحی‌مآبی این نیروی جدید را با دگردیسی و نفوذ در آن در خدمت خود قرار داد. البته شوق و شتاب انسان در بهره‌برداری از این تجربه جدید و استفاده از تمام توان خویش در همان بدو شروع هم بی‌تأثیر نبود. به عبارت دیگر، امکان‌پذیر نبود که به یک‌باره و در یک بازه زمانی کوتاه، از تمامی عناصر فرهنگی، اجتماعی و سیاسی که در طی بیش از یک

انسان، شخصیت و فردیت از نظر نیچه چیزهایی هستند که به مراتب بالاتر از غریزه صیانت از نفس قرار دارند. زندگی اگر بخواهد از هدف و معنای خودش خالی شود - «این معنا همان خواست قدرت به معنای تلاش برای حفظ و ارتقای خویش است» و اگر قرار باشد انسان به هر قیمتی حتی با انکار خویشتن، خود را حفظ کند (خواست نفی - بردگی دولت و نهادها) - در این صورت خواست نیستی به مراتب از این گونه زندگی بهتر است. از این رو، نیچه با هرگونه شعاری که تن‌آسایی و تنبلی بورژوازی<sup>۱</sup> را ترویج می‌دهد، مخالف است. همچنین، او ایدئولوژی جریان‌های اصلاح دینی مسیحی و سوسیالیسم خام را به صورت کل آن چیزی می‌بیند که او به تعبیر خویش با این جریان‌ها سر جنگی تمام‌عیار را دارد و علیه اخلاق برآمده از این جریان‌ها لشکرکشی می‌کند. نیچه برای هدف اصلی خویش قرار است این بت‌های جدید و نمونه‌های کهن آن را با پتک آشنا کند.

۳- نقد بی‌رحمی<sup>۲</sup> نهفته در اخلاق دیگرخواهی و دلسوزی؛ اخلاق ترحم نیست که حکم سوء‌هاضمه اجتماع را داشته باشد و به عنوان سرپوشی برای جنایت‌کاران عمل کند یا اینکه سپاس و خودپسندی تندرستان از تماشای بی‌کسی و بیچارگی دیگران باشد، بلکه اخلاق توانایی و شجاعت<sup>۳</sup> است و مثال اعلای آن در نخبگان است که باعث ارتقای نوع بشر می‌شود. از منظر نیچه، روند تکامل طبیعی کمیت‌گرا است و میل به تنوع عددی و حفظ نوع دارد؛ این تطور نسبت به خواست طبیعی نخبگان و تشخیص ایشان شدت و سختی نشان می‌دهد. بنابراین، اخلاق صحیح این است

<sup>۵</sup> instinctive

<sup>۶</sup> passionate

<sup>۷</sup> free spirits

<sup>۸</sup> free minds

<sup>۱</sup> bourgeoisie

<sup>۲</sup> pitilessness

<sup>۳</sup> courageous action

<sup>۴</sup> domestic virtue

هزاره عامل اصلی قوام‌بخشی، وحدت سیاسی و ... بوده‌اند، فاصله گرفت و آنها را به گوشه‌ای انداخت. رنسانس از همان لحظه که اولین قدم را برای رهایی برداشت، احساس خلأ عظیمی از نبود ساختارهای جدید را برای فرهنگ‌سازی حس کرد:

از زمان کپرنیک تا کنون، انسان پیوسته از مرکز به

جانب نقطه‌ای مجهول غلتیده است (Ibid, p. 2).

به تعبیر نیچه، حتی ذهن‌های آزاد همچون کانت، پاسکال<sup>۱</sup> و روسو<sup>۲</sup> در کنار جنبش اصلاح دینی «پروتستان» سعی کردند این مسئله را حل کنند و به سوی خواست طبیعی بروند تا برای فرهنگ جدید صورت‌بندی نو ارائه بدهند (Nietzsche, 2018-A, p. 4). با وجود این، آنها فقط توانستند از تفسیر پولسی عبور کنند و مسیحیت اولیه را به عنوان خاستگاه اصیل خواست طبیعی معرفی کردند. نیچه به کار ایشان در اینکه پی بردند مسیحیت پولسی چیزی غیر از آن مسیحیت اولیه است ارج می‌نهد، ولی مسیحیت اولیه را به هیچ‌وجه نمونه خواست طبیعی نمی‌داند. آنچه می‌تواند خاستگاه خواست طبیعی باشد را باید در جهان باستان به ویژه در فلسفه پیش‌سقراطی پیدا کرد. تفاسیر ذهن‌های آزاد فقط نیمی از مسیر را نسبت به تاریخیت خویش خودآگاه کرد. آنها آن فرهنگی که خاستگاه خواست نیستی است را کشف کردند و از خواست نفی تفسیر پولسی عبور کردند. از این رو، نیچه در بخش‌های زیادی در باب ذهن‌های آزاد شده هشدار می‌دهد ایشان هنوز به عمق داستان نرسیده‌اند. بنابراین، باز هم با وجود میزان دانش جدیدی که انسان مدرن به دست آورد و آن همه عزم انسان‌های والا که در راستای کشف خواست طبیعی صرف شد، فرهنگ مدرن به فرهنگ یهودی - مسیحی در شکلی تازه و در

واقع به شکل اولیه خویش بازگشت. به عبارت دیگر، «این جریان جدید که با استفاده از علم جدید صورت‌بندی شده بود، به عنوان محوری جدید حول محور آرمان زهد، در کنار جریان‌های دیگر شروع به چرخش کرد». نیچه علل این اتفاق را ناتوانی در شخصیت بخشیدن و روح واحد دادن به جهان مدرن می‌داند؛ جهانی که موضوعاتی مختلف و اطلاعاتی زیاد را به انسان هدیه داده بود. تلاش‌های آگوست کنت<sup>۳</sup> به عنوان روحی آزادشده برای ساختن دین جدید انسانی با الهه علمی و دنیای صنعتی اسپنسر، نشانه این زمانه و نیازهای آن بود. نیچه برای رفع تمامی نواقص و کمبودهای فرهنگ‌سازی دوره مدرن، فلسفه خود را به سبک یونانی‌ها و در قالب اسطوره‌های باستانی بیان می‌کند؛ به این دلیل که این مطلب باعث می‌شود خواست طبیعی «اراده معطوف به قدرت به مثابه خواست طبیعی نخبگان» قصد و هدف خویش را دگر بار گم نکند. به عبارت دیگر، نیچه در پی آن است تا فرهنگ خواست طبیعی را با تفسیری روشن و مسنجم در قالب اسطوره‌های باستان ارائه کند تا به این طریق یک‌بار برای همیشه آن را نسبت به تاریخیت خود، آگاه کند. در واقع، نیچه مدعی است او به مثابه «زرتشت» تنها کسی است که توانسته است این خواست طبیعی را نسبت به خاستگاه و تاریخیت خود، آگاه کند تا بار دیگر در گل‌ولای تاریخ فرو نرود و فراموش نگردد. البته او معترف است این تاریخیت چیزی نیست که او توانسته باشد تمام زوایای آن را آشکار کرده باشد، بلکه او فقط دوباره آن را در مسیر اصیل خویش قرار داده است. این جان‌های آزاد هستند که در آینده خواهند توانست از ظرفیت بی‌نهایت این

\* Auguste Comte

<sup>۱</sup> Pascal

<sup>۲</sup> Rousseau

خواست طبیعی، علوم بسیاری را پی‌ریزی کنند. این مسیر باکسانی همچون ولتر<sup>۱</sup>، آگوست کنت و خود نیچه «به عنوان نمایندهٔ جان‌های آزاد یونانی و رومی در عصر خویش» فقط در مسیر خودآگاهی خویش قرار گرفته است.

## ۹- نتیجه‌گیری

اگرچه نیچه و مسیحیت در تضاد باهم هستند، هر دو از روشی یکسان بهره می‌برند. برای مثال، ارزش‌های برآمده از خواست طبیعی در فلسفه نیچه مانند خودنظم‌دهی، پذیرش رنج‌ها به عنوان عامل محرک، ایمان به خویشتن، تحمل رنج برای رسیدن به هدف نهایی، زمان و ابدیت به عنوان عامل اصلی در پذیرش سرنوشت و تعالی خویشتن با احکام اخلاقی در مسیحیت مانند عشق به سرنوشت، نفرت از ضعف و ناتوانی، تحمل رنج، ایجاد معنا و ارزش برای زندگی شباهت ساختاری دارند با این تفاوت که نیچه از این مؤلفه‌ها برای رسیدن به اهداف این جهانی بهره می‌برد، یعنی «پادشاهی زمین»، ولی مسیحیت با این مفاهیم قصد گذر کردن از این جهان را دارد، یعنی «ملکوت مسیح در آسمان». به همین دلیل است که نیچه کار خود را واژگونی دوباره می‌نامد. واژگونی اولیه را مسیحیت انجام داد و نیچه برای برگرداندن این اصول به خواست طبیعی خویش، دوباره این ارزش‌ها را واژگون کرده است. به عبارت دیگر، فلسفه نیچه در پیش‌فرض‌های اولیهٔ خود و نظام متافیزیکی و ارزش‌گذاری اخلاقی خویش، به‌شدت از مسیحیت اولیه متأثر است، ولی در باب اینکه این اصول به کجا منتهی می‌شوند، این دو کاملاً باهم مخالف هستند. این مطلب چیزی نیست که اتفاقی رخ داده باشد، بلکه نیچه به آن آگاه است. او مرز

خویش را در ارزش‌گذاری‌ها کامل مشخص می‌دارد. به عبارت دیگر، نیچه مایل است نوعی نظام ارزش شناختی فیزیولوژیک را بنا کند که برخاسته از خواست طبیعی است. مسئلهٔ بعدی در نقد نیچه از مسیحیت این است که او مسیحیت پولسی را به عنوان کل آن چیزی می‌داند که به طور کامل باید کنار گذاشته شود، زیرا این جریان در تاریخیت خود به صورت مضاعف باعث واژگونی و انحراف خواست طبیعی شده است. به عبارت دیگر، اگر بودا و مسیحیت نمایندهٔ خواست نیستی بودند؛ یعنی خواستی که حتی می‌تواند در محدوده‌ای معین، خود، بخشی از خواست طبیعی باشد، خواست طبیعی توسط جریان گفته‌شده نفی مضاعف شد و به صورت «خواست نفی» در مقیاسی بسیار وسیع سیطره پیدا کرد. در واقع، نیچه تاریخیت مسیحیت را از شخص مسیح تاریخی جدا می‌داند و مسیحیت را به طور مطلق با آموزه‌های پولس قدیس یکسان می‌داند. نیچه برای مقابله با این مسیحیت سعی می‌کند در کنار فلسفهٔ خواست قدرت خویش که با نماد «دیونیسوس - خواست طبیعی هستی» نشان داده می‌شود، نماد «آریادنه - تأیید مضاعف هستی» را قرار دهد تا از آن عبور کند. در پایان، به طور خلاصه می‌توان گفت هدف اصلی نیچه، مقابله با فرهنگ بورژوازی و جریان‌های همسو با آن است؛ به ویژه نهضت اصلاح دینی و خوانش پولسی مسیحیت که در پی ترویج فرهنگ شخصیت زدایی، تن‌آسایی، تنبلی، راحت‌طلبی، خنثی بودن و ... است و به عنوان شاخص و هدف انسان مدرن در آمده است و پیشینه‌ای طولانی دارد.

## فهرست منابع

<sup>۱</sup> Voltaire

- Speirs, Eds.; First edition). Cambridge University Press.
- Nietzsche, F. (2001). *Nietzsche: The Gay Science: With a Prelude in German Rhymes and an Appendix of Songs* (B. Williams, Ed.; J. Nauckhoff & A. D. Caro, Trans.; 33378 edition). Cambridge University Press.
- Nietzsche, F. (2017-A). *Ecce Homo: How One Becomes What One Is*. Independently published.
- Nietzsche, F. (2017-B). *The Dawn of Day* (M. Kennedy, Trans.). Create Space Independent Publishing Platform.
- Nietzsche, F. (2018-A). *Beyond Good and Evil*. Create Space Independent Publishing Platform.
- Nietzsche, F. (2018-B). *The Genealogy of Morals* (H. B. Samuel, Trans.). Create Space Independent Publishing Platform.
- Nietzsche, F. (2022). *The Will to Power*. Grapevine India.
- Olivelle, P. (2006). *Manu's Code of Law: A Critical Edition and Translation of the Manava-Dharamsastra*. Oxford University Press.
- Ruprecht, L. A. (1997). Nietzsche, The Death of God, and Truth, or Why I Still like Reading Nietzsche. *Journal of the American Academy of Religion*, 65(3), 573-585. doi:10.1093/jaarel/65.3.573
- Santaniello, W. (2017). Nietzsche's Philosophy of Religion. *Ars Disputandi*, 7(1). doi:10.1080/15665399.2007.10819958
- Schopenhauer, A. (2021). *Schopenhauer Collection: World as Will and Idea (Volumes 1-3), Wisdom of Life, Counsels and Maxims, and the Art of Being Right* (R. B. Haldane, J. Kemp, & T. B. Saunders, Trans.). Independently published.
- Schopenhauer, A. (2014). *The Two Fundamental Problems of Ethics* (C. Janaway, Ed.). Cambridge University Press.
- Tabari, M. J. (2005). Tabari's history (V. 4) (A. A. Balami, Trans.). Zovar Publishing House, Tehran. [In Persian].

طبری، محمد ابن جریر (۱۳۸۵). تاریخ طبری (ج. ۴) (ابوعلی بلعمی، مترجم). نشر زوار، تهران.

## References

- Bell, M. (2017). Literature, Modernism and Myth: Belief and Responsibility in the Twentieth Century. *Combridge University Press*, 120.
- Burckhardt, J. (1990). *The Civilization of the Renaissance in Italy* (P. Murray, Ed.; S. G. C. Middlemore, Trans.). Penguin Classics.
- Clark, M. (1999). *Nietzsche on Truth and Philosophy* (Reprint edition). Cambridge University Press.
- Davis, D. (2010). *The Spirit of Hindu Law*. Cambridge University Press.
- Deleuze, G. (1983). *Nietzsche and Philosophy* (H. Tomlinson, Trans.; Columbia Classics edition). Columbia University Pres.
- Fromm, E. (1972). *Escape from Freedom* (13th Printing edition). Avon Books.
- Fromm, E. (2013). *Psychoanalysis and Religion*. Open Road Media.
- Gruen, E. S. (2009). *Diaspora: Jews amidst Greeks and Romans*. Harvard University Press.
- Gruner, W. (2022). *The Holocaust in Bohemia and Moravia: Czech Initiatives, German Policies, Jewish Responses* (1st edition). Berghahn Books.
- Nietzsche, F. (1996-A). *Nietzsche: Human, All Too Human: A Book for Free Spirits* (R. J. Hollingdale, Ed.; 2nd edition). Cambridge University Press.
- Nietzsche, F. (1996-B). *Philosophy in the Tragic Age of the Greeks* (M. Cowan, Trans.; Reprint edition). Gateway Editions.
- Nietzsche, F. (1999-A). *Thus Spake Zarathustra* (T. Common, Trans.; Unabridged edition). Dover Publications.
- Nietzsche, F. (1999-B). *Nietzsche: The Birth of Tragedy and Other Writings* (R. Geuss & R.

